



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زبان ما دیالوگ ما مترجم امروزی

مقاله

به ذکر قطعه دیگری بپردازم: «پس چطور است که همه ما فرداً فرد پیام آنان را به زبان خودمان می‌شنویم؟ ما که از پارتیان و مادیان و ایلامیان و اهالی بین‌النهرین و یهودیه و کپدوکیه، در پنطوس و غیره... شرح کارهای بزرگ خدا را به زبان خودمان می‌شنویم.» (اعمال رسولان ۲: ۸-۱۱) و باز «آنها با ذکر نام من دیوها را بیرون خواهند کرد، و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت» (مرقس ۱۶: ۱۷). و در جای دیگر «اگر کسی به زبانی ناآشنا سخن گوید، دو یا حداکثر سه نفر بیشتر نباشند، آن هم به نوبت؛ و یکی هم ترجمه کند» (اول قرنتیان ۱۴: ۲۷).

منصب و پیشه مترجم در این موقع، آشکارا، به خوبی تفهیم شده بود.

مترجم - کسی که زبانی را به زبان دیگر برمی‌گرداند، کسی که ارتباط بین اقوام متکلم به زبانهای مختلف را ممکن می‌سازد - خیلی

و خداوند گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان... و الان هیچ کاری که قصد آن کنند از ایشان ممنوع نخواهد شد. اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. (سفر پیدایش ۱۱: ۶-۷)

این قطعه معروف از کتاب پیدایش بیانگر شناخت یکی از ویژگیهای بارز منطقه خاورمیانه در مقایسه با دو منطقه دیگر تمدن کهن در جهان باستان است. چین اساساً یک زبان کلاسیک، یک دست خط، یک تمدن داشت، همینطور هند قدیم، با اندک تفاوتهایی. خاورمیانه دارای تمدنهای گوناگون نامرتبط و زبانهای متعدد بود و اینها، از نخستین ادوار، ارتباط را دشوار می‌ساخت. این مسئله ظاهراً در زمان عهد جدید هم هنوز حل نشده بود و از این رو دوباره اشاره به وضعیتی می‌شود که برج بابل پدید آورد و چاره کار، در موارد لزوم، همانی بود که مسیحیان «اعجاز زبان» می‌خوانند. اجازه دهید



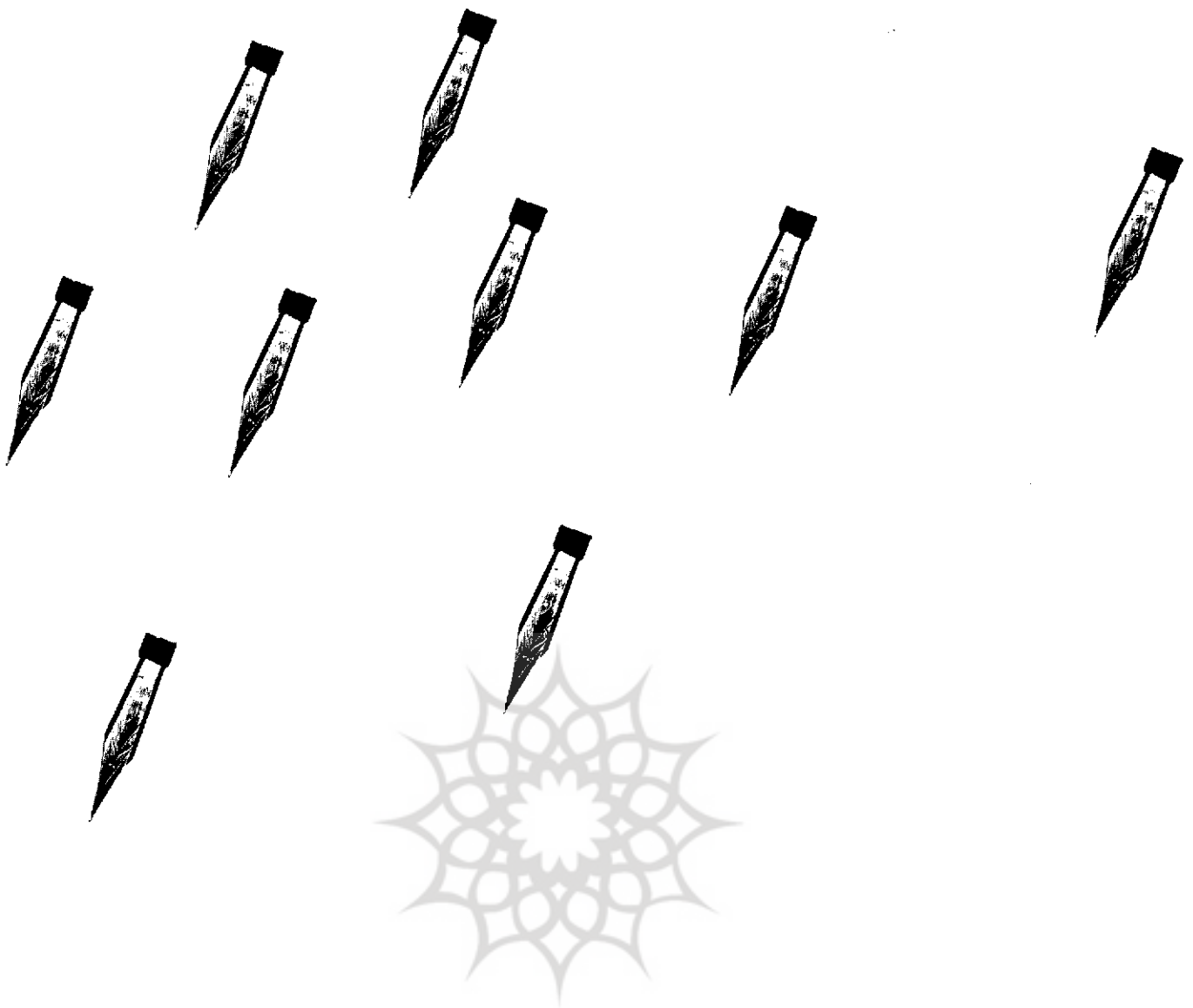
برنارد لارسن / حسن کامشاد

تسهیل کننده ارتباط معنی می دهد.

واژه «ترجمان»، همچنین «ترجمان»، از زبان آرامی به عبری، به عربی، به ترکی، به ایتالیایی، به فرانسوی، به انگلیسی و به بسیاری زبانهای دیگر راه یافت. در ایتالیایی به شکل turcimanno درآمد، که در ایتالیایی امروزی دیگر به کار نمی رود. در فرانسوی truchement و در انگلیسی dragoman یا drogman شد. لغت عبری ترگوم (اولین ترجمه عهد قدیم) نیز از همین ریشه است.

قدیمی ترین بحث ترجمه درباره ترجمه متون مقدس از عبرانی به آرامی است. در برخورد ادیان صاحب کتاب با مسئله ترجمه، تفاوتی جالبی به چشم می خورد. یهودیان از همان ابتدا بر آن بودند که ترجمه نوشته های مقدس جایز است، و تورات عبری به آرامی، سپس به یونانی و به سایر زبانها، به ویژه به عبری -عربی که به خط عبری نوشته شده، فارسی و البته عبری - آلمانی، که

زود در تاریخ چهره نمود. دوباره سراغ کتاب پیدایش می روم؛ می گوید یوسف در مقام مأمور بلندپایه ای از مصر با برادرانش که تازه از کنعان رسیده بودند سخن گفت و آنها ندانستند که یوسف حرفهای آنها را می فهمد زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود» (پیدایش ۴۲: ۲۳). واژه عبری که به کار رفته melitz است که چندین معنا دارد، از جمله واسطه یا وکیل مدافع یا حتی سفیر. ولی جالب است که برگردان مجاز کتاب مقدس این کلمه را مترجم (از مصری به عبرانی و برعکس) ترجمه می کند و چنانچه به یکی از نخستین ترجمه های متن عبری به آرامی بنگریم، می بینیم که این واژه مترجمان (meturgeman) ترجمه شده است و این شکل اولیه چیزی است که بعدها در انگلیسی dragoman (دیلماج) شد. مترجمان لغتی بسیار قدیمی است، پیشینه آن به زبان آشوری می رسد، ragamu در آشوری یعنی صحبت کردن، ریشه لغت rigmu است و اسم فاعل آن



بیشتر یدیش (Yiddish) خوانده می شود، برگردانده شد. آن به مفهوم نوعی مشخصه قومی - در تورات عبرانی نیامده و زبان در نظر مسیحیان، ترجمه انجیل نه تنها جایز بلکه واجب است و برخی از ترجمه ها خود تقدس دارند - از جمله ترجمه لاتینی کتاب مقدس، به نام وولگات (Vulgate)؛ ترجمه سریانی، ترجمه حبشی، و نیز می توان گفت، ترجمه آلمانی لوتر و ترجمه انگلیسی مشهور به متن کینگ جیمز. در حقیقت معروف است - و بعید هم به نظر نمی رسد - که بخشهایی از عهد جدید یونانی خود ترجمه از متن قدیمی تری، احتمالاً به زبان آرامی است.

موضع مسلمانان از سوی دیگر کاملاً متفاوت است؛ ترجمه قرآن نه تنها تشویق نمی شود، بلکه مشخصاً قدغن شده است. قرآن کتاب آسمانی، غیر قابل تقلید، خلقت ناپذیر و جاودانی است، و ترجمه آن عملی گستاخانه و بی اعتنائی به مقدسات محسوب می شود. از قرآن البته ترجمه هایی شده است. اکثر مسلمانان امروزی عربی نمی فهمند و کلام الهی می باید به نحوی به آنها افاده گردد. این کار به صورت تفسیر انجام می پذیرد. از این رو ترجمه ای از قرآن که مقام **وولگات** یا **ترجمه هفتادی** (Septuagint) - کهن ترین ترجمه یونانی - یا ترگوم را داشته باشد، قطعاً وجود ندارد و درخور ملاحظه است که قرآن خود در چندین جا به این حقیقت اشاره می کند که به عربی نازل شده است؛ حال آنکه در تورات و انجیل از عبری بودن آن خبری نیست، برعکس، واژه عبری - به معنای یک زبان و نه کاربرد

باحت من امروز نه درباره ترجمه متون مقدس، بلکه بیشتر مربوط به ترجمه برای مقاصد عملی تری از قبیل حکومت، دیپلماسی، تجارت، جنگ و امثالهم است. در این موارد نیز پاره ای نمونه های بسیار کهن داریم. در قطعه ای در کتاب استر می خوانیم که در امپراتوری ایران کاتبان به امر پادشاه نامه به «یهودیان و ایران و ایلیان و رؤسای ولایات یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بود نوشتند و به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبان آن» (استر ۸: ۹). کاری سترگ، ترجمه یک فرمان همایونی به احیاناً ۱۲۷ زبان تا فرمان زمامدار در سراسر قلمرو امپراتوری از هند تا حبش دریافته شود.

کار ترجمه را چه کسی انجام می داد؟ و این امر چگونه به وقوع می پیوست؟ گواهی در دست داریم که به اصطلاح مولای درزش نمی رود و آن سنگ نوشته هایی است که نشان می دهد فرمانروایان امپراتوریهای چند ملیتی شایق بودند احکام و فرمانهایشان حتماً فهمیده شود؛ بدین سبب کتیبه ها را دو زبانه و سه زبانه می نگاشتند که مشهورترین آنها البته کتیبه بیستون در ایران و لوح روزتا متعلق به



مصر، اکنون در موزه بریتانیا، است. در این سنگ نوشته ها متنی واحد به زبانهای مختلف درج شده است تا عناصر گوناگون جمعیت آن را بفهمند.

ترجمه مترجم می خواهد، کسی که هر دو زبان را بداند، تا متن اصلی را دریابد و بتواند آن را در زبان مورد نظر ابراز کند. پلینی مهین، نویسنده و طبیعی دان رومی می گوید که مردمان قفقاز به زبانهای گوناگون صحبت می کردند، به حدی که رومیها برای مراده با شاهان و شاهزادگان قفقازی ۱۳۰ مترجم (interpres) مختلف لازم داشتند. که حتی از امپراتوری ایران هم فزون تر بود.^۲

نویسنده دیگری از دوران باستان می نویسد که کلتوپاترا، ضمن بسیاری خصایل دیگر، زبان دان قابلی بود: «و همانند سازی بازه های زیاد، می توانست به هر زبانی که بخواهد بی درنگ ادای کلام کند، به نحوی که در گفت و گو با اجنبیان به ندرت به مترجم نیاز داشت و پاسخ بیشتر آنها را. چه حبشی چه تر و گلودیتی، چه عبری، چه عربی، چه سوری، چه مادی، چه پارتی - بدون کمک دیگری، خود مستقیماً می داد.»^۳

یکی از نخستین روایتی که از ارتباطهای سیاسی قرون وسطی به دست ما رسیده از وقایع نگاری عرب به نام اوحدی است: می نویسد که شاهزاده خانمی اروپایی، برنا دختر لوثر ملکه فرنجه [فرنگستان] و سرزمینهای تحت الحمایه، در سال ۲۹۳ هجری (۹۰۶

میلادی) هدیه و نامه ای برای المکتفی بالله خلیفه عباسی فرستاد. پیام دیگری هم در مراسلات بود، که در نامه نیامده بود، و خطاب به شخص خلیفه بود. به گفته مورخ عرب، نامه بر پارچه ابریشم سفید نوشته شده بود «به خطی شبیه خط یونانی اما سراسر است تر» (لابد خط لاتین بود: ملکه ای از ایتالیا حتماً به لاتینی می نویسد). اوحدی می گوید پیام درخواست ازدواج و دوستی با خلیفه بود. که غریب می نماید، و چه بسا که در ترجمه خطایی روی داده باشد.^۴

پیام لاتینی را چگونه می خواندند؟ در بغداد قرن دهم کجا کسی پیدا می شد که بتواند لاتین بخواند؟ به گفته اوحدی همه جا دنبال چنین کسی گشتند، و بالاخره در دکه پارچه فروشی غلامی فرنگی یافتند که می توانست «نوشته آن قوم را بخواند». وی را به حضور خلیفه بردند و او نامه را از لاتینی به یونانی ترجمه کرد. سپس سراغ چنین ابن اسحق مترجم نامدار متون علمی رفتند و اسحق آن را از یونانی به عربی برگرداند.

بدیهی است که این سفارت چیزی به بار نیاورد، نه پیوندی و نه مودتی. ولی نمونه اولیه جالبی است از روشی که بعدها بسیار باب شد، یعنی ترجمه دوبله؛ ترجمه از طریق یک زبان واسطه. این روش در اواخر قرون وسطی بسیار عمومیت یافت و دلیل آن پذیرش روزافزون زبان خاصی به عنوان زبان میانجی دیپلماسی و بازرگانی بود. در این دوران، زبان ایتالیایی در حوزه مدیترانه این نقش را ایفا

می‌کرد و تا اوایل قرن نوزدهم مستعمل‌ترین زبان اروپایی در این منطقه باقی ماند. برای مثال، ارتباط‌های انگلیسی‌ها و ترک‌ها از طریق ایتالیایی بود. یک انگلیسی که می‌خواست چیزی به یک مأمور ترک بگوید مطلب خود را به کسی می‌گفت، وی آن را به ایتالیایی برمی‌گرداند و بعد شخص دیگری آن را از ایتالیایی به ترکی ترجمه می‌کرد. پاسخ هم به همین نهج برمی‌گشت.

بحث اصلی من در این گفتار تماس و مراوده میان دو تمدن بزرگ مدیترانه‌ای - تمدن مسیحی و تمدن اسلامی - از طریق مترجم‌ها و دیپلمات‌ها است. شاید بیجا نباشد که ابتدا به یکی چند تفاوت آشکار بین این دو فرهنگ اشاره کنم. نیاز به آموختن زبان‌های خارجی از دیرباز نزد مسیحیان احساس شده بود. مسیحیان زبان بومی‌شان هر چه بود اگر می‌خواستند فاضل و تحصیلکرده به شمار روند می‌بایست دو زبان باستانی - لاتینی و یونانی - و اگر می‌خواستند متون مقدس‌شان را به زبان اصلی بخوانند دو زبان دیگر - عبرانی و آرامی - بیاموزند. از این گذشته خودشان هم به زبان‌های متعدد صحبت می‌کردند: رشیدالدین فضل‌الله، مورخ ایرانی قرن چهاردهم، با شگفتی می‌نویسد که «فرنگان بیست و پنج لغت سخن می‌گویند و هیچ طایفه زبان طایفه دیگر فهم نکند».^۵

در ۱۴۹۲ میلادی، سالی که برای رویدادهای دیگر هم شهرت

که امروزه در قسمتهایی از جهان انگلیسی‌زبان به چشم می‌خورد؟ اندکی بعد، ابتدا یک زبان (فارسی) سپس زبان دیگری (ترکی) به عربی افزوده شد. اما در خاورمیانه اسلامی و در شمال آفریقا زبان دیگری نبود. هر چه بود حداکثر گویش‌های محلی بود. نویسنده عربی در قرون وسطا (احتمالاً در قرن دهم) می‌گوید: «زبان کامل، زبان عربی است و کمال بلاغت، سخنوری اعراب است، بقیه ناقص‌اند. زبان عربی در میان سایر زبان‌ها همچون اندام انسان در میان حیوانات است. همان‌گونه که آدم به منزله صورت نهایی موجودات پدید آمد، زبان عربی هم غایت کمال زبان بشری و هنر نویسندگی است، و پس از آن دیگر خبری نیست».^۶ پیشگویی شگرفی است از مفهوم آتی نظریه تکامل!

با این همه، ارتباط در بازرگانی، در جنگ و در پاره‌ای امور دیگر اجتناب‌ناپذیر بود. از همان اوان، و به ویژه در زمان جنگ‌های صلیبی و بعد، اشارات زیادی به مترجم - بیشتر مترجمان حرفه‌ای که در عربی ترجمان نامیده شدند - وجود دارد. همین لغت، همان‌طور که گفتیم، به شماری از زبان‌های غربی هم راه یافت.

مترجمان چه کسانی بودند؟ آدمی برای چه در صدد برمی‌آید زبان بیگانه، زبان قوم دیگری را بیاموزد و آنچنان بیاموزد که بتواند مطالب معمولاً بسیار پیچیده را بفهمد و ترجمه کند؟ واضح‌ترین و معمول‌ترین

دارد، انتونیو دنیریخا،^۶ اومانست اسپانیایی، دستور زبانی برای کاستیلیایی انتشار داد. این، تا آنجا که من خبر دارم، نخستین باری است که کسی زبان محاوره‌ای را جدی می‌گیرد. وی سعی کرد قواعدی وضع کند، و جریانی بنا نهاد که گویش کاستیلیایی به مرور زبان اسپانیولی شد. دیری نپایید که ایتالیایی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و دیگر زبان‌های بومی اروپا نیز صورت مکتوب پیدا کردند و دارای قواعد و مآلاً دستور و حتی فرهنگ لغت شدند.

وضعیت در سوی مسلمانان کاملاً دگرگون بود. زبان‌های متعدد باستانی آنجا یا از بین رفت یا بی‌اهمیت گردید،^۷ و هرگاه چیزی از آنها برجای ماند به صورت مکتوب در متون و مناسک مذهبی بود. پس از گسترش اسلام، تنها زبان عربی مهم شمرده می‌شد. این زبان قرآن، نوشته‌های کلاسیک، تجارت، حکومت، علوم بود و با آنکه، همانند لاتین در غرب، شماری زبان محلی از آن برآمد، هیچ یک اینها، مانند فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی یا پرتغالی، زبان مستقلی نشد. این زبانها در محاوره به کار می‌رفتند، ولی هرگز صورت رسمی یا مضبوط نیافتند. یک زبان تمامی نیازها را برمی‌آورد، و بنابراین احتیاجی به آموختن زبان دیگر نبود. مسلمان عربی زبان، برای چه زحمت فراگرفتن زبانهای کفار و وحشیان خارج مرزهای دیار اسلام را به خود دهد؟ عربی همه احتیاجات او را فراهم می‌ساخت، و اگر کسی را با او صحبتی است، وی برود عربی یاد بگیرد. این عیناً حالتی نیست

دلیل فراگرفتن یک زبان این است که آن زبان خداوندگار شما است، و عقل، مصلحت، سود یا ضرورت اقتضا دارد که زبان خداوندگار خود را بدانید. واژه «خداوندگار» را به معنای مختلف به کار می‌برم: برده، زبان خداوندگار، یعنی مالک خود را می‌آموزد تا بتواند کارش را انجام دهد، او امرش را دریابد، و زنده بماند. ارباب که زبان برده نمی‌آموزد! این در مورد خداوندگار به معنای فرمانروا نیز صادق است: رعایا باید زبان فرمانروایانشان را یاد بگیرند. در هند بریتانیا، هندوها انگلیسی آموختند، ولی کمتر انگلیسی دنبال فراگرفتن زبان‌های هندی رفت و اگر هم رفت غالباً خوب یاد نگرفت. همین وضعیت در شمال آفریقا در دوران حکومت فرانسه و در امپراتوریهای دیگری که دامان گسترده دیده می‌شود، بسیاری از مردم آسیای میانه روسی می‌دانند، معدودی از روسها، حتی روسهای هم منطقه، زبان‌های محلی می‌فهمند.

در مفهوم سوم خداوندگار، خداوندگار به معنای آموزگار، نوآموز به پاره‌ای از تمدنهای باستان، برخی فرهنگهای دیگر، شأن و مقام کلاسیک می‌دهد. یونان و روم نمونه بارز هر دو مورد است. رومیها یونانی آموختند چون یونانی زبان کلاسیک آنها، زبان علم و فلسفه و بهترین ادبیاتی که می‌شناختند بود. یونانها مآلاً لاتین آموختند، چون رومیان یونان را گرفتند و بر آنجا فرمان راندند. گروه دیگری که واجب و مناسب می‌بینند یک زبان خارجی یاد



بگیرند پناهندگان اند؛ کسانی که از دنیایی به دنیای دیگر می‌گریزند. شمار قابل توجهی پناهنده در قرون وسطی و اوایل عصر جدید از اروپای مسیحی به سرزمینهای اسلامی گریختند. در آن روزگار به ندرت کسی به جهت مخالف می‌رفت. در میان پناهندگان اروپایی جمع کثیری یهودی بود، به ویژه پس از اخراج این جماعت از اسپانیا در ۱۴۹۲. برخی از اینان ترکی آموختند و در امپراتوری عثمانی در امور گوناگون به کار گرفته شدند.

گروه چشمگیری از این تازه‌واردان دین خود را تغییر دادند و زندگی جدیدی آغازیدند. اینها را مسیحیان مرتد و مسلمانان مهتدی - یعنی کسی که به راه راست هدایت شده - می‌خوانند. تعداد زیادی مسیحی - بگویم ماجراجو - هم از نقاط مختلف اروپا به دیار اسلام رفتند و مهارت‌های سودمند نظامی، تجاری، فنی و نیز زبانی، که در آنجا خواهان فراوانی داشت، با خود بردند.

این گروه‌ها - برده‌ها، پناهندگان، مرتدان - همه از خارج می‌آمدند. ولی افرادی هم از داخل بودند، مثلاً اسیران جنگی، البته نه چندان زیاد. ولی مسلمانانی را می‌شناسیم که به اسارت این یا آن دولت مسیحی درآمدند و سالیانی در سرزمینهای مسیحی به سر بردند و سپس

یا گریختند یا با پرداخت پول آزاد شدند، و به وطن خود بازگشتند. اینها از نظری بسیار نومیدکننده‌اند. کمتر کسی از آنها چیزی دربارهٔ تجربیاتش نوشت و رودی از آنها ظاهراً در بازگشت به وطن نقشی در امور داشت. بازرگانانی هم به خارج آمد و شد می‌کردند؛ ولی اینها از قرار معلوم معمولاً غیرمسلمان - تبعهٔ مسیحی و یهودی دولتهای اسلامی - بودند و کمتر نوشته‌ای از خود باقی گذاشته‌اند.

فزون بر اینها دریانوردان هم بودند. شاهزاده جم، برادر سلطان محمد دوم، به فرنگ گریخت و مدتی میهمان فرمانروایان مختلف اروپا بود، و دولت عثمانی طبعاً نگران که وی در آنجا چه می‌کند و چه توطئه‌ای با دشمنان امپراتوری می‌چیند. پس جاسوسی به فرانسه و ایتالیا فرستادند تا شاهزاده را تحت نظر گیرد و فعالیتهای او را گزارش دهد. ولی چه کسی را می‌توان فرستاد که راحت بتواند به فرانسه و ایتالیا رفت و آمد کند؟ پس یک ناخدای کشتی برگزیدند که اروپا را می‌شناخت و ظاهراً تبحر زبانی کافی داشت، نه همچون فردی بومی، ولی آنقدر که به اصطلاح روی پای خود بایستد، و به عنوان ناخدای کشتی خیر بدهد و بگیرد.^۹ پدر روحانی تودرینی^{۱۰} ونیزی، که در اواخر قرن هجدهم از مدرسهٔ دریایی عثمانی دیدن

کرد، می‌گوید که همه آموزگاران خارجی، فرنگیانی بودند که ترکی می‌دانستند، ولی او یک مسلمان، یک ملوان الجزیره‌ای، پیدا کرد که ایتالیایی حرف می‌زد و به وی یاری رساند.^{۱۱} این قبیل افراد زیاد نبودند، اما اهمیت داشتند. واژگان بیگانه در ترکی عثمانی یادگار آنها است. مع الوصف کلمات قرضی اروپایی تا اوایل قرن نوزدهم، و هجوم بی‌لجام افکار و اشیاء جدید، و الفاظ تسمیه آنها، معدود و اکثراً ایتالیایی و اصطلاحات دریایی بود.

چشمگیرترین کسانی که به خارج آمد و شد می‌کردند مسیحیان بودند. خانواده‌های ثروتمند عیسوی از قرن هفدهم شروع به فرستادن پسران (البته نه دختران) خود به اروپا، بیشتر به ایتالیا، برای تحصیل در دانشگاهها کردند. اینها معمولاً با سواد نسبتاً کافی دست کم در یک زبان اروپایی با مهارتهای مفید دیگر به ترکیه بازگشتند و نقش آنها در اداره امور به تدریج فزونی یافت و در نتیجه جانشین یهودیان شدند. یهودیان در قرن چهاردهم، و به ویژه در قرن پانزدهم و شانزدهم، به عثمانی آمده بودند و به خاطر زبان دانی و شناختی که از ممالک داشتند مدتی بسیار به درد خوردند. ولی سودمندی آنها از دست رفت؛ چون افراد جدیدی در پی نیامدند، و نسل دوم زاده ترکیه، فاقد دانش و مهارتهایی بود که پدرانشان از اروپا آورده بودند. جای اینها را یونانیان و به نسبت کمتری ارمنیان، گرفتند که به خارج می‌رفتند و برمی‌گشتند و نقش سابق یهودیان را در بلاد عثمانی بازی می‌کردند.

این نقش چه بود؟ مترجمان را چه کسی استخدام می‌کرد؟ اطلاعات پراکنده‌ای که در دست داریم حاکی است که آنها در امور مختلف، حتی در سطوح پایین، به کار گرفته می‌شدند. در سطح منطقه‌ای هم به وجود آنها نیاز بود. حکومت امپراتوری برای کارهای عملی از جمله جمع‌آوری مالیات و حفظ نظم محتاج کسانی است که زبان محلی بدانند. بدین منظور، معمولاً از اهالی محل استفاده می‌شد.

یهودیان به ویژه در امور گمرکی، که آشنایی شان با اوضاع و زبانهای اروپا مفید بود، خدمت می‌کردند. یهودیانی که از اروپا به عثمانی آمده بودند اسپانیایی و اغلب ایتالیایی نیز می‌دانستند. برای نمونه مقدار زیادی رسید گمرکی به زبان ایتالیایی و الفبای عبری در بایگانیهای ونیز وجود دارد. (رسید گمرکی برای این است که دریافت کننده بتواند آن را به مأمور گمرکی دیگری نشان دهد، و اگر احتمال می‌رود که مأمور گمرکی دیگر هم یهودی باشد، عاقلانه است که رسیده‌های گمرکی به حروف عبری نوشته شود.) در آرشيوهای ونیز جعبه‌های متعددی از رسیده‌های گمرکی وجود دارد که یهودیان صفاردی مستخدم عثمانی به تجار ونیزی داده‌اند.

مترجمهای مهم تری، در سطح حکومتی، در گفت‌وگوهای دولت عثمانی و سفارتخانه‌های مختلف اروپایی شرکت می‌جستند. این دوره‌ای است که پدیده‌ای جدید، یعنی سفارتخانه‌های مقیم

پیوسته سرگرم دیپلماسی، پیدا شد. رسم پیشین آن بود که دولتها هر وقت حرفی با هم داشتند سفیری می‌فرستادند، وی حرفش را می‌زد، و به وطنش بازمی‌گشت. اندیشه سفیر مقیم دائمی و تداوم دیپلماسی در پایان قرون وسطی و آغاز عصر نو، پدید آمد و دول اروپایی - ونیزیها، جنواییها، فرانسویها، انگلیسیها و سایرین یکی پس از دیگری برای مذاکره در مورد مسائل فیما بین - البته در درجه اول تجارت - در استانبول سفارتخانه دایر کردند.

این گفت‌وگوها چگونه صورت می‌گرفت؟ نه مأموران عثمانی انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی و یا زبان دیگر فرنگی می‌دانستند نه غربیها زبان ترکی. ارتباط و مراوده ابتدا از طریق یک و سپس دو گروه واسطه به عمل می‌آمد. - آنهايي که باب عالی (دیوان وزیر اعظم عثمانی) استخدام می‌کرد، و آنهايي که سفارتخانه‌ها استخدام می‌کردند، هر کدام خود حقوق و مواجب مترجمان خود را می‌پرداختند. نخستین دیپلماتهای باب عالی که مادرباره‌شان اطلاعاتی داریم ظاهراً همان از دین برگشتگان مسیحی، یا از دید مسلمانان مهتدیها بودند که اکثراً از حواشی امپراتوری، از مجارستان، لهستان، آلمان و ایتالیا، می‌آمدند. یونانیها که البته خود تبعه عثمانی بودند رفته رفته جای اینها نشستند. تعدادی یهودی نیز در میان مترجمان اولیه دیده می‌شود، ولی نه در مقامات بالا. بیشتر مشاغل یهودیان را افراد اروپا تحصیلکرده طبقه اعیان یونانیان استانبول از دست آنها گرفتند. این گروه به مرور به فناریان مشهور شدند، چون بیشترشان در محله فنار استانبول که دفتر اسقف اعظم یونان در آنجا بود می‌زیستند. این خانواده‌ها، پشت اندر پشت، پسرانشان را به ایتالیا فرستادند، و آنها از دانشگاههای آنجا فارغ‌التحصیل شدند و با شناخت مسبوط از اوضاع ایتالیا و اروپا بازگشتند و نسلهای بسیاری پیوسته صادفانه و به نحو مؤثر به باب عالی خدمت کردند. نخستین کسی از آنها که لقب دیپلماس اعظم یافت، شخصی بود به نام پناویوتیس نیکوسیاس^{۱۲} که توسط حامی‌اش، احمدپاشا کوپوراوغلو، در ۱۶۶۱، به این سمت منصوب شد. جانشین او یزیشکی به نام الکساندر ماوروکرداتو^{۱۳} مؤسس خاندان بزرگی از دیپلماتها بود.

سفیران اروپایی به چه کسی اعتماد می‌کردند؟ اتکای آنها معمولاً به گروه دیگری بود، که لواتی‌ها (Levantine) خوانده می‌شدند. لغت ریشه ایتالیایی دارد و به معنای طلوع خورشید است؛ از این رو اهالی منطقه را مؤدبانه «مردم شرق طالع» (Levantine) می‌نامند. اهالی مغرب زمین هم گاه مردم غروب آفتاب (Ponentine) خوانده می‌شوند، ولی رفته رفته لفظ لواتی نوعی دشنام شد؛ یعنی کسی که به ظاهر فرنگی است ولی در واقع نیست. کسی که لفاف نازکی از راه و رسم زندگی و آموزش اروپایی به خود پیچیده اما در حقیقت اهل محل است؛ منتها فرهنگ پرویمان محلی ندارد. ترکها این افراد را فرنگی آب شیرین (tati su frengi) می‌نامیدند، در مقابل جنس اصیل، که فرنگیان آب شورند.



لوانتی‌ها چندین قرن دوام آوردند. اکثر آنها کاتولیک بودند و ایتالیایی می‌دانستند. بسیاری ظاهراً اصل و نسب ایتالیایی داشتند، ولیکن آزادانه با یونانیان، به ویژه یونانیان کاتولیک، ازدواج کردند و جامعه‌ای کمابیش خودگردان و خودکفا نه تنها در پایتخت عثمانی بلکه در بسیاری از ایالات عثمانی، در جاهایی که سفارتخانه و کنسولگری و دوایر تجاری و غیره بود و احتیاج به دیپلماسی داشت، تشکیل دادند. سفارتخانه‌ها و کنسولگریها برای انجام امور خود تا حد زیادی متکی به این افراد بودند.

شکایت از دست لوانتی‌ها تقریباً از همان ابتدا مرتب در اسناد سیاسی دولت‌های اروپایی دیده می‌شود. مترجمان اغلب متهم به عدم صلاحیت می‌شوند، چه وانمود می‌کنند که ترکی خوب می‌دانند ولی نمی‌دانند. این شکایت به طور کلی موجه نمی‌نماید. شاید کسانی در میان آنان بودند که نمی‌توانستند وظیفه‌شان را درست انجام دهند؛ اما آنها روی هم رفته جمع نسبتاً لایقی به نظر می‌رسند. شکایت جدی تر ناسیاسی و عهدشکنی آنها است، اتهام اینکه به فکر سودخویش اند، به هر که یول بیشتر دهد خدمت می‌کنند؛ و اینکه نوعی دار و دسته همبسته مستقل دیپلماسی لوانتی تشکیل داده‌اند که به هیچ کس وفاداری واقعی ندارد. داستانهای وحشتناک زیادی از زبان سفیران در باب دیپلماسیها و فروش اسرار به سفارتخانه دیگر با تبادل اطلاعات محرمانه با همکاران گفته شده است. دیپلماسیها غالباً خویشاوند بودند، و لذا بعید نبود که دیپلماسی سفارت انگلیس، پسرعموی دیپلماسی سفارت فرانسه باشد. در زمان رقابت شدید انگلیس و فرانسه، دو عموزاده امکانات جالب می‌یافتند.

شکایت مکرر دیگر - و این یکی مستند و موجه آن بود که دیپلماسیها می‌ترسند، آنچنان که نمی‌توانند کارشان را درست انجام دهند. فراموش نشود که اینها انگلیسی یا فرانسوی یا اتریشی نبودند، اهل محل بودند و در ترکیه می‌زیستند. شهروند به مفهوم امروزی نبودند (اصلاً شهروند در آن زمان مفهومی نداشت) خود و خانواده‌شان تابع سلطان عثمانی و کاملاً اسیر وی بودند. مقام و منصب سیاسی هم نداشتند (نه اینکه عثمانیها در اوج قدرتشان مقام سیاسی سرشان می‌شد، با این حال احترام آنها را معمولاً نگه می‌داشتند). به هر صورت، دیپلماسیهای لوانتی، تا واپسین مراحل، دیپلمات شمرده نمی‌شدند. و سفارتخانه‌ها همه می‌دانستند که آنها از مراجع ترک چنان هراس دارند که ممکن نیست پیام ناگواری را صادقانه ارائه کنند. بدین ترتیب، فی‌المثل وقتی سفیر انگلستان یا فرانسه یا اتریش می‌خواست پیام حادی به اولیای امور بدهد، در عمل، حدت آن کاملاً از بین می‌رفت. پیغام شدید اللحن هنگام ابلاغ به رئیس افندی یا هر مقام دیگر عثمانی که دیپلماسی با او روبرو بود به شکل استغاثه متواضعی در می‌آمد.

به عنوان نمونه سبک دیپلماسیها می‌توانم مثالی نقل کنم. مردی به نام عیده یا عیدا، که دیپلماسی کنسولگری انگلیس در حلب بود، و

برای کمپانی لوانت و کنسولگری کار می‌کرد - و از اسمش گمان می‌رود که مسیحی سوری باشد - به دلایلی که خیلی روشن نیست به دردرس افتاد و در قلعه شهر زندانی شد. از سفیر انگلیس کمک خواست و سفیر به یاری‌اش برخاست و بالاخره توانست عیده را آزاد کند. ولی دیپلماسی برای احتیاط عریضه‌ای از زندان قلعه برای سرکردهٔ بنی چری‌ها، بلندپایه‌ترین افسر نظامی ترکیه، نوشت. یک تکه از این نامه کافی است که حال و هوای این‌گونه اسناد را به دست بدهد.

این عریضهٔ دیپلماسی است به امیر بنی چری‌ها: سر تسلیم فرو آورده، در کمال خضوع و خشوع و تواضع، پیشانی بندگی به خاک پای مکرم ولی نعمت توانا و بزرگوار و بنده نواز و پرشفقت و بخشنده‌ام می‌سایم. سرور مکرم و سخاوتمند من، آرزومندم که پروردگار قادر متعال شفا دهندهٔ کلیه دردها وجود مبارک را در نهایت سلامت و سعادت و مصون از نامالایمات و مصائب روزگار نگه داشته، ایام عمر و قدرت و شوکت سرکار را مستدام دارد و سایه رحم و شفقت تان را بر سر این غلام تداوم بخشد.^{۱۴}

عریضه مقدار زیادی بدین منوال پیش می‌رود. اگر دیپلماتها هر دفعه به همین ترتیب مأموران عالی رتبهٔ عثمانی را مخاطب قرار می‌دادند، می‌توان نگرانی خاص دیپلماتهای اروپایی را در مورد چگونگی انتقال کلمات - نوشته یا گفته - شان به مخاطبان عثمانی دریافت.

سرجمینز پورتر،^{۱۵} سفیر انگلستان در نیمهٔ قرن هجدهم، با تأسف می‌نویسد که سفیران ناچارند به دیگران اعتماد ورزند که افکار و احساسات آنان را به این وزیران ناشناس انتقال دهند؛ یا، از این بدتر، ناگزیرند دست به قلم شوند، که چنانچه وزارتخانه ترک تصادفاً از طرف خوشش نیاید هیچ‌گاه جوابی نمی‌رسد. از این رو سردرگمی بزرگی برای سفرای غیور پیش می‌آید، چون هرگاه اسرارشان را با مترجمان در میان گذارند، مترجمانی که با عائلهٔ فراوان و مواجب ناچیز به سر می‌برند و عادت به تجمل شرقی دارند و مقاومت در برابر وسوسهٔ پول اهدایی دیگران، برایشان دشوار است [سرجمینز بسیار ملاحظه کار است که مطلب را بدین صورت نقل می‌کند و از ملاحظات مالی هم که بگذریم، اینان اغلب صرفاً از روی نخوت شایق اند اسراری را که به آنها سپرده شده دریا بند [یعنی لو دهند] تا اهمیت خود را بنمایانند.^{۱۶}

این امر مایه نگرانی خطیر شد، و برای رفع آن راه‌حلهای گوناگون اندیشیدند. به مرور زمان این شیوه کار در هر دو طرف درهم شکست. به کارگیری لوانتی‌ها توسط سفارتخانه‌ها و به کارگیری

یونانیان فناری توسط باب عالی، به طرق مختلف و به علل مختلف از بین رفت.

بیشتر دولتهای اروپایی، دیر یا زود، بر آن شدند که دیگر نمی‌توانند به این افراد تکیه کنند، و چاره‌ای نیست جز اینکه افراد خود را آموزش دهند. پس جوانان انگلیسی، فرانسوی، اتریشی، روسی - اینها چهار دولت عمده‌ای بودند که از این حیث مشکل داشتند - مأموریت یافتند زبان بیاموزند. داستان چند و چون این اهتمام، جالب است تا آنکه سرانجام، موفقیت - تا اندازه‌ای - به دست آمد. فرانسویها با نوعی کارآموز زبان (les jeunes de langue) به این امر پرداختند. اینها را پس از آموزشی مقدماتی در یکی از زبانهای خاورمیانه در خود فرانسه به محلی می‌فرستادند و در سفارت آن کشور در سمتی که امروزه، گمان کنم، کارورز (آترن) می‌خوانیم خدمت می‌کردند. اتریشیها در مرحله‌ای اصرار داشتند که حتی خود سفیرشان هم ترکی صحبت کند. روسها، به گواهی ادلفوس سلید^{۱۷}، یکی از بهترین ناظران انگلیسی، روش بسیار ساده‌تری به کار می‌بستند؛ هر وقت چیزی می‌خواستند، می‌گفتند «چنین کن و گرنه جنگ اعلام می‌کنم» و این از قرار معلوم معمولاً کارساز بود.^{۱۸}

رویهٔ قدیم در قرن نوزدهم رو به اضمحلال بود، هر چند مدتی مدید در قرن بیستم نیز دوام آورد، و دیپلماتهای جوان انگلیسی و لوانتی چندی دوشادوش هم خدمت کردند، و طبعاً روابط زیاد خوبی هم با یکدیگر نداشتند. پایان کار دیپلماتهای لوانتی در حکومت عثمانی با جنگ استقلال یونان فرارسید. آخرین دیپلمات اعظم، ستاوراکی اریستارچی،^{۱۹} به اتهام تبانی با شورشیان در ۱۸۲۱ به دار آویخته شد. من نمی‌دانم که سوءظن به او درست بود یا نه؛ به نظر بعید می‌آید. خانواده‌های دیوان سالار فناری همدلی چندانی با شورشیها نداشتند؛ اینها از دیرباز وابسته به دولت عثمانی بودند و وابستگی آنها حتی پس از این رویدادها نیز ادامه یافت. در واقع مدتی بعد، در ۱۸۴۰، نخستین سفیر عثمانی به آتن مستقل، یک یونانی فناری، کستاکی موسورس^{۲۰}، بود که بعدها سفیر عثمانی در لندن هم شد.

ولی دیگر صحیح نبود که مقامی چنان حساس، در رشته تازه اهمیت یافتهٔ سیاست خارجی، به فردی نامسلمان سپرده شود. تغییر عمده‌ای در رابطهٔ امپراتوری عثمانی و جهان غرب پدید آمده بود. در موازنهٔ جدید قوا، عثمانیها دیگر نمی‌توانستند تفرعن بی‌دغدغه و بی‌اعتنایی تحقیر آمیزشان را نسبت به مردمان وحشی اروپا و زبانهای مضحک آنها همچنان ادامه دهند. حال لازم بود زبان بیاموزند. بعد از اعدام دیپلمات اعظم، اریستارچی - به گفتهٔ مورخان معاصر ترک - کارها در دفتر او به کل مختل شد؛ اوراق و اسناد روی هم انباشت و کسی



انگلیسیها بتوانند بهمند؛ پاسخها به انگلیسی تهیه می‌شد، به ایتالیایی فرستاده می‌شد و لابد به ترکی ترجمه می‌شد. ما برگردان ترکی نامه‌های ملکه انگلیس را در دست نداریم، ولی اصل انگلیسی و ترجمه ایتالیایی آنها را داریم. اما در جهت مقابل تمام متون متوالی موجود است و ترجمه غلط حساب شده عمده همه جا به چشم می‌خورد.

از دیدگاه عثمانیان، سلطان عثمانی فرمانروای جهان بود؛ خازن یا دشمن بودند یا باج‌گزار، و اصول تشریفات عثمانی جایز نمی‌شمرده‌اند. لقب کاملی را که زمامداران خارجی به خود داده بودند به کار برده. بدین ترتیب، در نامه‌های خطاب به ملکه انگلستان - یا آنکه همه دوستانه و مؤدبانه‌اند - وی «ملکه ولایت انگلیس» خوانده شده است. امپراتور مقدس روم را، با همه کبکبه‌اش دروین، «پادشاه رینه» می‌نامیدند. واژگانی که برای «پادشاه» و «ملکه» به کار رفته - کزال و کوالیچه - در اصل نه ترکی نه اسلامی، بلکه اروپایی است. عثمانیها در اروپا، مانند انگلیسیها در هندوستان، برای شاهزادگان بومی عنوان بومی به کار می‌بردند.

خود نامه‌ها نیز لحن و برداشت مشابهی دارد. مثلاً وقتی که سلطان نامه دوستانه‌ای به ملکه انگلستان می‌نویسد، جان کلامش آن است که خوشوقت می‌شود وی را به باجگزاران تخت و تاج امپراتوری خود بیفزاید، و امیدوار است که وی، به زبان رسمی، «در طریق ایثار و سرسپاری کماکان ثابت قدم باشد». هیچ یک از اینها در ترجمه ایتالیایی که برای سفیر انگلیس شد و او به انگلیسی به لندن فرستاد وجود ندارد. زبان در ترجمه انگلیسی زبان مذاکره فیما بین دو فرمانروا است. بدین ترتیب، برای مثال، در برات (جواز) تقدیمی سلطان مراد سوم به ملکه الیزابت، که به بازرگانان انگلیسی اجازه می‌دهد در خاک عثمانی به داد و ستد پردازند، از «اظهار عبودیت و اخلاص و اشعار رقیبت و احتساب» ملکه سخن رفته است. حال اینکه در ترجمه ایتالیایی همان زمان این عبارت می‌خوانیم: *sincera amicizia* (دوستی صمیمانه).^{۳۱}

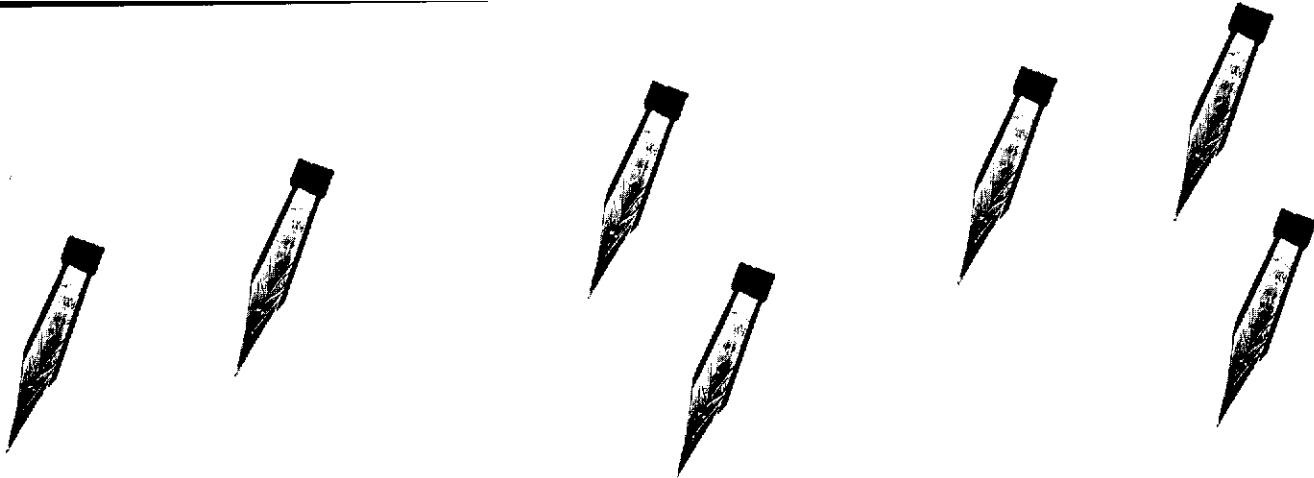
رسم معمول دیپلماتها، ظاهرأ، این بود که بصیرانه به تعدیل زبان پردازند و آن را مؤدبانه کنند و از تحکم و تفرعش بکاهند. می‌توان به راحتی تصور کرد که در ترجمه متقابل نیز همین کار را می‌کردند و آنجا که، مثلاً، ملکه به سلطان ابراز مودت و حسن نیت می‌نمود، در متن ترکی که به دست سلطان می‌رسید «مودت و حسن نیت» به «وفاداری و اطاعت خاصه‌انه» تبدیل می‌شد.

سفارتخانه‌ها در اوایل از این مغایرتها بی‌خبر بودند و به هیچ وجه نمی‌توانستند بدانند چه می‌گذرد. بعدها بیشتر و بیشتر فهمیدند که

نبود که بتواند آنها را بخواند. پس سر استاد مدرسه «ریانوردی» یهودی اسلام آورده‌ای که چندین زبان اروپایی می‌دانست، را آوردند و وی مدتی در این سمت خدمت کرد.

با افزایش اهمیت مناسبات با کشورهای اروپایی مترجم باشی اهمیت یافت، در واقع نوعی وزیر خارجه شد. دیگر تنها به ترجمه نمی‌پرداخت، سیاستمداری و نامه‌نگاری هم می‌کرد. نگاه ترکان یک دیوان ترجمه دایر کردند، و این در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم راه عمده رسیدن به قدرت در دولت دیوان سالار عثمانی شد. به سخن دیگر، در هر دو طرف، در حکومت عثمانی از سوی و در سفارتخانه‌های خارجی از سوی دیگر، گرایش بیشتر و بیشتر به استفاده از مردم خود بود.

یکی از موضوعات مهم معضل ترجمه غلط بود، نه ترجمه غلط صرفاً از روی اشتباه یا جهل، بلکه ترجمه غلط حساب شده عمدی، که نمونه‌های جالبی از آن وجود دارد. چندی پیش من به مناسبتی مکاتبات لندن و استانبول را در اواخر قرن شانزدهم، پس از استقرار نخستین سفارت انگلستان در حکومت عثمانی، بررسی می‌کردم؛ نامه‌های سلاطین عثمانی به ملکه انگلیس و پاسخهای ملکه به آنان، همچنین مکاتبات با وزیراعظم و مأموران دیگر، مکتوبات سلطان البته به ترکی است؛ ترجمه‌ای به ایتالیایی هم ضمیمه دارد که



وسیع از مترجمان در طول مذاکرات. زبان مذاکره مسلماً انگلیسی نبوده چون متن انگلیسی مسکو آشکارا از روسی و متن عربی قاهره آشکارا از عربی ترجمه شده است.

شماری اختلاف مهم بین دو متن دیده می شود؛^{۲۲} اجازه دهید به ذکر یکی بسنده کنم: ماده ۷ می گوید در صورت تهدید یا نقض صلح، طرفین قرارداد با یکدیگر تماس می گیرند تا - بنابر متن انگلیسی مسکو - 'concert their position' (مواضعشان را همخوان کنند) و - بنابر متن انگلیسی قاهره - 'coordinate their stands' (جایگاه - شاید هم ایستادگی - شان را هماهنگ سازند). واضح است که تفاوت قابل ملاحظه‌ای، حتی در زبان دیپلماسی، میان این دو عبارت وجود دارد. در ضمن هر دو ترجمه دقیق است. متن روسی می گوید: 'soqlasoranie svoikh positsii' (همخوانی مواضع) - همان فرمولی که در قرارداد چندماه پیش، اکتبر ۱۹۷۰، مسکو و پاریس، به کار رفته بود - که مسلماً به معنای اتحاد نیست. متن عربی می گوید: «تسبیق موقع فیهما». تسبیق واژه پرسلاطنتی است و در هماهنگ کردن کمیته‌ها به کار می رود. مفهوم ضمنی آن هدایت و نظارت است و با لغت روسی 'soglasovanie' (همسرای) فرق دارد.

دیپلماسی، امروزه جای خود را به مترجم حرفه‌ای بسیار آموزش داده، عضو پیشه‌ای عظیم و هنوز به سرعت بالنده، داده است. با وجود تداول و فهم گسترده چند زبان عمده جهانی، نیاز به مترجم، اکنون بیش از هر موقع دیگر در گذشته است. مجامعی چون سازمان ملل و اتحادیه اروپایی باید سخنرانها و مدارک خود را به همه زبانهای رسمی اعضا، ترجمه کنند. در کشورهایی که بیش از یک زبان دارند، گاه حتی سخنرانها و مدارک کاملاً داخلی باید ترجمه شوند.

برای مترجم رسمی، ظرافت کلام مهم نیست، مهم صحیح و دقیق بودن کلام است. ولی حتی امروزه نیز گاه ممکن است مغایرت‌های شگفت‌انگیز پدید آید. برای نمونه، ماده (i) قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۴۷ خواستار «عقب‌نشینی نیروهای مسلح اسرائیل از سرزمینهای اشغالی در درگیری اخیر» است. در جلوه کلمه «سرزمینها» حرف معرفه (the) در انگلیسی نیامده است و این حذف به معنای آن گرفته شده که عقب‌نشینی لازم مربوط به بخشی و نه الزاماً تمام سرزمینهای مورد بحث است. این تمایز ظریف اما اساسی در روایت‌های فرانسوی و روسی قطعنامه وجود ندارد. متن فرانسوی حائز حرف معرفه است، چون دستور زبان فرانسوی آن را ضروری می‌شمارد و در متن روسی هم خبری نیست، چون زبان روسی فاقد حرف معرفه است. ترجمه عربی قطعنامه، هم از نظر دستوری و هم سیاسی، حرف معرفه را آورده است، منتها عربی در آن زمان از زبانهای رسمی سازمان ملل نبود.

در ترجمه و تفسیر اسناد رسمی، منظور نه برانگیختن حس هنری بلکه رعایت صحت و دقت و در پاره‌ای موارد - اگر نه همواره - صراحت در بیان مفهوم اصل است. در این گونه ترجمه‌ها موضوع نه ادبی یا زبانی، بلکه سیاسی و حتی نظامی است.

مترجم‌های در استخدام آنها مرتب متن پیامها را تغییر می‌دهند. این رفته رفته مشکل بزرگی شد و نگرانی سفرا از این بابت غالباً بر زبان می‌آمد. سفیری که با وزیر خارجه مذاکره می‌کند، باید بداند طرف دقیقاً چه می‌گوید. مقداری پیرایش و ویرایش مجاز است، ولی تحریف، جعل جو حاکم بین دو حکومت، قابل قبول نیست. از همان ابتدای کار، قطعاً از قرن هجدهم (و قرآینی هست که شاید زودتر)، دیپلماتها از مترجمانشان بسیار ناخشنود بودند. ولی در جانب عثمانی عدم رضایتی دیده نمی‌شود، و این دلیل داشت، زیرا عثمانیها می‌دانستند سر و کارشان با کیست، مترجمانشان تبعه خودشان بودند و نه تنها معیشت بلکه جان آنها یکسره در دستشان بود.

آنچه گفتیم نوعی ترجمه نادرست - ترجمه نادرست مدارک سیاسی بود و خیال می‌کنم تا عصر جدید هم ادامه یافت، و چه بسا که هنوز هم ادامه دارد. نوع دیگر ترجمه نادرست - که احتمالاً خطرناک‌تر است - در معاهده‌ها روی می‌دهد. معاهده دست‌کم میان دو طرف منعقد می‌شود. مطالب آن معمولاً جزء به جزء مورد بحث و مذاکره قرار می‌گیرد و متن توافق شده به امضای طرفین می‌رسد. این متن توافق شده دقیقاً چیست؟

دو مثال برایتان می‌آورم: اول، معاهده کوچک قینارجه بین روسیه و ترکیه، که پس از پیروزی روسیه در جنگ در ۱۷۷۴ بسته شد. این معاهده به ایتالیایی، که در آن زمان هنوز زبان عمده سیاسی بود، تهیه شد. ماده آخر (ماده هجده) پیمان می‌گوید این معاهده به دو صورت مهر و امضا می‌شود: یکی به ایتالیایی و روسی، دیگری به ایتالیایی و ترکی، تا هر یک از امضاکنندگان نسخه‌ای به زبان خود داشته باشند. متن ایتالیایی، که در هر دو نسخه یکی است، طبقاً متن الزام‌آور است و تردید نیست که متن ایتالیایی را روسها دیکته می‌کردند، چرا که جنگ را آنها برده بودند و آنها بودند که شرط و شروط را تعیین می‌کردند. گواهی زبان شناختی نیز دال بر این امر است: متن ایتالیایی پیمان سلطان عثمانی را با عنوان رسمی اش «پادشاه» می‌خواند، اما «پادشاه» تحریر می‌کند، تنها یک روسی به جای ه ممکن است گ بیاورد. «پادشاه» در متن ایتالیایی نشان می‌دهد که این متن بی‌شبهه از اصل روسی ترجمه شده است.

پایه هر دو متن توافق شده روسی و ترکی ظاهراً یک متن ایتالیایی بود. روسها متن روسی را به کار می‌بردند و ترکها متن ترکی را. با این حال، بین این دو متن، که هر دو اسماً بر پایه متن ایتالیایی واحدی است، اختلافات کاملاً قابل ملاحظه‌ای مشاهده می‌شود.

مثال دوم معاهده دوستی اتحاد شوروی و جمهوری متحد عرب است که در ۱۹۷۱ امضا شد. طبق توافق، متن به دو زبان روسی و عربی، با اعتبار یکسان، تنظیم شده است. در اینجا برخلاف بسیاری پیمانهای دیگر متن مشترکی وجود ندارد. ترجمه‌های جداگانه‌ای به انگلیسی در مسکو و در قاهره منتشر شد، ولی اینها با هم تفاوت فاحشی دارد. ما نمی‌دانیم که گفت‌وگو و توافق بر سر مفاد معاهده به چه زبانی صورت گرفت. شاید به روسی یا عربی و با استفاده

- 2) Pliny, Natural History, vi, 5.
 3) Plutareh, Lives, ix, Anthony, 27:4, (1920), P. 1970.
 4) Ed. M. Hamidullah in Embassy of Queen Bertha to Caliph al-Muktafi billah in Baghdad 2q3/qa6.
 Journal of the Pakistan Historical Society, (1953), 272-300.
 5) Histoire des Franks, ed. trans kjahn. (Lieden 951) P. II of Persian text.
 نویسنده ای ایرانی می افزاید: «تنها چیز مشترک آنها اعداد و حروف الفبا است».
- 6) - Antonio de Nebrija.
 7) - زبان فارسی دری که از دوران ساسانی وجود داشت البته شامل این تصمیم نمی شود. م.
 8) رسائل الاخوان الصفا، جلد سوم (قاهره ۱۹۲۸)، صفحه ۱۵۲.
 9) V. J. Menage, The Mission of an Ottoman Agent in France in 1486, in Journal Of the Royal Asiatic Society (1965), 112-320.
 10) Toderini .
 11) G. Toderini, Letteratura turchesca (Venice, 1787), Vol. I, pp. 177
 12) Panayotis Nicosias .
 13) Alexander Marrokordato.
 14) Document in the Public Record office. S.P. 102162.
 15) Sir James Porter.
 16) Obserrations on the Religion, Law, Government and Manners of the Turks (1771), p. 211.
 17) Adolphus Slade.
 18) Adolphus Slade, Records of Travels in Turkey, Greece, etc.
 19) Sta Vlaki Aristarchi.
 20) Kostaki Musurus.
 21) Documents in the Public Record Office, s.p. 102 / 61 ff.
 برای مطالعه پاره ای از این مدارک نگاه کنید به:
 S. A. Skilliter, William Harbome and the Trade Witt Turkey 1578 - 1582: a documentary study of the first Anglo-Ottoman relations (1977).
 22) برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
 Bernard Lewis, Orientalist notes on the Soviet-United Arab Republic Treaty of 27 May 1971 Princeton Papers in Near Eastern Studies, 2 (1993), 57-65.
 23) James Howell.
 24) George Borrow.

سرعت حرکت و سهولت ارتباطات بر حیطه و مجال کار مترجم، و نیازمندی به خدماتش، تا حد زیادی افزوده است. تأثیر این روشها و فرصتهای جدید را می توان در ترجمه های ادبی و اداری دید. صنعت مترجم ادبی بیش از هر وقت دیگر در این قرن رونق یافته است و امروزه بیش از هر زمانی در تاریخ، متون بیشتر و انواع بیشتری از زبانهای مختلف به زبانهای دیگر ترجمه می شوند. کتاب مقدس، که هنوز هم بیش از هر کتاب دیگر ترجمه شده است، پیوسته خوانندگان تازه ای در زبانهای تازه می یابد. در پاره ای از این زبانها ترجمه کتاب مقدس نخستین متنی است که به کتابت درمی آید. با ازدیاد شمار باسوادان و بهبود ارتباطات، آثار ادبی به سرعت در سرزمینهای دوردست فراسوی زادگاهشان شناخته و کتابها هر چه بیشتر به زبانهای گوناگون ترجمه می شوند. در کشورهایی که زبان کم نام تری دارند، بیشتر کتابهای عرضه شده در کتابفروشیها ترجمه از زبانهای دیگر است. حتی در کشورهایی که به یکی از زبانهای اصلی جهان تکلم می کنند، بخش عمده ای از نشریات جدید ترجمه از زبانهای دیگر، از جمله زبانهای سابقاً گمنام است. اولین کسانی که از این وضعیت بهره بردند اسکاندیناویها بودند. نویسندگان قرن نوزدهمی چون هنریک ایبسن، نوژی، اوگوست استریندبرگ سوئدی، هانس آندرسن و سورن کی یرکگارد دانمارکی توانستند از راه ترجمه شهرت جهانی یابند. دیگران، آنهایی که از لحاظ جغرافیایی، زبانی و فرهنگی کمتر از اسکاندیناویها در دسترس بودند، شهرت یافتنشان اندکی - ولی فقط اندکی - بیشتر به طول انجامید. قرن بیستم استعدادهای قبلاً نهانی چون کارل چاپک چکی و به تازگی، اسماعیل کاداره آلبانیایی، را به جهانیان معرفی کرد.

اجماع ادبی درباره کیفیت ترجمه به طور کلی بدبینانه است. مدتها پیش در قرن هفدهم، نویسنده انگلیسی جیمز هاول ۳۳ گفت بعضی برآنند که ترجمه «بی شباهت... به روی وارونه فرشیته ترکی» نیست.

در قرن نوزدهم جورج بارو ۲۴ با اندوه اظهار نظر کرد که «ترجمه در بهترین حال یک بازتاب است». احساس مشابهی لایب به شاعر ترک احمد هاشم دست داد که وقتی از او پرسیدند جوهر شعر چیست، گفت «آنکه در ترجمه از دست می رود». فرانسوی شوخ طبعی ترجمه ها را به زنها تشبیه می کند: «بعضی زیبایی، بعضی وفادار، کمتر هر دو صفت را دارند». یک عبارت کلاسیک ایتالیایی لب مطلب را گفته است: *traduttore traditore*

- مترجم، خائن. **

پانوشتهها:

۱) اشاره به اخلاف نوح که خواستند برچی در بابل بسازند که سر به آسمان ساید و خداوند برای این بلندپروازی زبان آنان را تعدد بخشید.

* سخنرانی پروفیسور برنارد لوئیس در آکادمی بریتانیا.

** آخرین خیانت مترجم حاضر ترجمه خاورمیانه، دوهزار سال تاریخ، از ظهور مسیحیت تا امروز نوشته برنارد لوئیس است که توسط نشرنی در تهران منتشر شده است. م